

سر خود را مزن اینگونه به سنگ
دل دیوانه تنها دل تنگ
منشین در پساین بهت گران
مدران جامه جان را مدران
مکن ای خسته در این بغض درنگ
دل دیوانه تنها دل تنگ
پیش این سنگدلان قدر دل و سنگ یکی است
قیل و قال زغن و بانگ شباهنگ یکی است
دیدي آن را که تو خواندی به جهان یار ترین
چه دل آزار ترین شد چه دل آزار ترین ؟
نه همین سردی و بیگانگی از حد گذراند
نه همین در غمت اینگونه نشاند
با تو چون دشمنندارد سر جنگ
دل دیوانه تنها دل تنگ
نالہ از درد مکن
آشی را که در آن زیسته ای سرد مکن
با غمش باز بمان
سرخ رو باش از این عشق و سر افراز بمان
راه عشق است که همواره شود از خون رنگ